



## ادب و هنر: حدیقة الشیعه

پدیدآورده (ها) : غلام نژاد، فاطمه سخایی، فرشته  
فلسفه و کلام :: اطلاعات حکمت و معرفت :: اسفند 1387 - شماره 36  
از 43 تا 47  
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/533058>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان  
تاریخ دانلود : 09/06/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تأییفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب بیگرد قانونی است. به منظور کسب مجوز بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور



## حديقة الشيعة

كتاب مهم حديقة الشيعة<sup>۱</sup> منسوب به عالم جليل الفخر، مقدس اردبيلي (ره) - که در قرن دهم هجری می‌زیست - یکی از عمده کتاب‌های کلامی شیعی در باب امامت به شمار می‌آید. این کتاب مشتمل بر دو مجلد و شامل مباحثی معمجون ثبات ضرورت وجود امام، طریق تعین امام و شرح زندگانی ائمه مقصومین - عليهم السلام - می‌باشد؛ که اساس بحث در این دو جلد، بر مبنای دلایل عقلی و نقلی اصل اعتقادی امامت است. از این حیث این کتاب دارای مطلب تازه‌ای نیست و اهمیت چندانی ندارد. ولی آنچه این کتاب را مشهور ساخته این است که در فصلی در این کتاب، اوّلین بار مجموعه‌ای از احادیث بر ضد تصوّف و عرفان اسلامی نقل شده و همین احادیث مرجع و مستند دیگر اقوال و آثار کسانی که در راه تصوّف و عرفان نوشته‌اند، قرار گرفته است بی‌آنکه در باره اصول خود کتاب تحقیق جدی شود. آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار خواهد گرفت، ابتدا بحث پیرامون اصل این کتاب شریف و نسبت آن به محقق اردبيلی (ره) و ثانیاً باب مذمت تصوّف در جلد دوم حديقة الشيعة است، که بنابر دلایلی چند، این باب با دیگر فضول کتاب هماهنگی و همخوانی نداشته و تحقیق و توجّه بیشتری چه در مورد این مقاله و چه مفاخر علم و معرفت که مورد برخی اتهامات واقع شده‌اند، را من طبلد.

فاطمه غلامزاده-فرشته سخایی

خطبة او و بخش صوفیه و چند سطر از آخر کتاب را حذف نموده‌اند و خطبه‌ای را در ابتدای کتاب با نام قطب‌شاه و مدحی را در پایان کتاب برشاه اسماعیل صفوی افزوده‌اند.<sup>۲</sup>

اماً مصباح‌الدریعة دو سؤال اساسی را مطرح می‌نماید: اول آنکه نویسنده کتاب حديقة الشيعة که مکرراً نیز به چاپ رسیده چه کسی است؟ دوم آنکه آیا بخش «الرَّدُّ عَلَى الصُّوفِيَّةِ» حقیقتاً جزء کتاب بوده و یا به آن اضافه گردیده است؟

ایشان در پاسخ به سؤال اول می‌گوید: هرچند شیخ حرّ متوفی ۱۱۰۴ ق و صاحب لوثو متوفی ۱۱۸۶ این کتاب را از مقدس اردبيلی می‌دانند، لکن در طرائق الحقائق به نقل از محقق سبزواری متوفی ۱۰۹۰ ق. این کتاب منسوب به مقدس اردبيلی معرفی شده است، نه تالیف او، و آن را اثر معزالدین اردستانی می‌دانند. همچنین مولیٰ محمد خراسانی عقیده دارند که حديقة در هند نوشته شده و سپس بخش «صوفیه» به آن اضافه گردیده و نهایتاً به مقدس اردبيلی منسوب شده.

پس اولاً کسانی که حديقة را منسوب به مقدس اردبيلی می‌دانند به لحاظ زمانی نزدیک‌تر به مقدس اردبيلی هستند تا کسانی که آن را تالیف وی می‌دانند و از این جهت سخن محقق سبزواری مبنی بر انتساب حديقة به مقدس اردبيلی ارجع بر سایرین است.

ثانیاً تاریخ نسخه حديقة ۱۰۵۸ و نسخه منسوب به

مقدس اردبيلی ۱۰۷۸ یعنی ۲۰ سال بعد می‌باشد.

ثالثاً نهضت ضد تصوّف در نیمه دوم قرن یازدهم به بعد گشرش یافت و پیش از آن تصوّف روش بزرگان و موردن تأیید دولت وقت و همچنین علماء بوده است ولذا می‌حملی برای رد و اعتراض بر تصوّف وجود نداشته است.

اماً در جواب به سؤال دوم نیز می‌نویسد: «قطعاً

اردستانی معرفی کرده و عقیده دارد عده‌ای تغییراتی در آن ایجاد نموده و با حذف یا ازدیاد بعضی مطالب بر آن ناشی رایه حديقة الشيعة تغییر داده‌اند و آن را به مقدس اردبيلی منسوب ساخته‌اند. لکن حاج میرزا حسین نوری برخلاف این عقیده، قائل است که حديقة الشيعة تحریف شده و با نام مناقب یا همان کاشف الحق معرفی گردیده است.<sup>۳</sup>

در جلد هفدهم کتاب نیز کاشف الحق یا همان هدایة العالمین، تألیف معزالدین اردستانی معرفی می‌شود.<sup>۴</sup> نکته قابل توجه آن است که صاحب الذریعه در معرفی حديقة الشيعة به دو کتاب با این عیاض صفوی نوشته شده که در آخر کتاب نیز با ابیاتی این دو را مدح می‌کند.

نسخه‌ای از این کتاب که در کتابخانه شیخ

الذریعه اصفهانی به خط اسماعیل مذاخ سمنانی

به سال ۱۰۷۱ موجود است با این بیت پایان یافته

است: در کتاب گرانقدر الذریعه، شیخ آقابزرگ تهرانی، این کتاب (حديقة الشيعة) را با نام کتاب امامت معرفی نموده و می‌گوید:

«این کتاب اثر بعضی از اصحاب فارسی است. نزدیک به سال ۱۰۱۴ که مشتمل بر مقدمه‌ای در معنای امامت و بایی در اختصاص امامت به حضرت علی(ع) و خاتمه که حاوی نکاتی پراکنده است و با نام سلطان عبدالله قطب‌شاه در عصر شاه عباس صفوی نوشته شده که در آخر کتاب نیز با

ایاتی این دو را مدح می‌کند.

نسخه‌ای از این کتاب که در کتابخانه شیخ الشریعه اصفهانی به خط اسماعیل مذاخ سمنانی به سال ۱۰۷۱ موجود است با این بیت پایان یافته

است: این مؤلف اگرچه از شیعه است  
لیک ذذد حديقة الشيعة است  
نسخه دیگری از این کتاب نیز در کتابخانه حسینیه نجف اشرف موجود است که بر آن نوشته شده: این کتاب همان حديقة الشيعة است.

این سخن به دلیل یکی بودن این دو کتاب است؛ تنها با این تفاوت که تنها در چند سطر اول و برخی کلمات در کتاب و زیادت ابیاتی از جمله بیت فوق الذکر و نداشتن بخش «الرَّدُّ صَوْفِيَّةِ» با هم تفاوت دارند. علامه نوری نیز خصوصیات آن را از ترجمه مولیٰ احمد در خاتمه مستدرک صفحه ۳۹۵ ذکر کرده و گفته است: این از عجیب‌ترین سرقت‌های است، چنان که صاحب تلخیص حديقة نیز آن را از مقدس اردبيلی می‌داند، اماً احتمال یکی بودن این دو کتاب وجود دارد.<sup>۵</sup>

ایشان همچنین در جلد بیست و دوم الذریعه کتاب مناقب قطب شاهی یا هدایة العالمین یا تحقیق بهشت آیین یا کاشف‌الاسرار یا وسیله النجاة یا کاشف الحق و یا کشف الحق را تألیف معزالدین

کتاب مذکور مذاهب تصوّف را اصلاً و فرعًا زیاده از شش قسم نشمرده است.<sup>۱۲</sup>

در ابتدای رساله، نخستین صوفی که معرفی و انکار گردیده است ابوهاشم کوفی است:

«پس بدان که اول کسی را که صوفی گفتند - چنان که شیعه و سنت نقل کردند - ابوهاشم کوفی بود و این به سبب آن بود که مائند رهبانان جامه‌های پشمینه می‌پوشید و آن ملعون مثل نصاری به حلول و اتحاد قابل شد، لیکن نصاری درباره عیسی (ع) به حلول و اتحاد قابل بودند و او از برای خود این دعوی پنهان نهاد و در این دو دعوی متعدد و متخلل بود».<sup>۱۳</sup>

در رابطه با احوال و زندگانی وی باید گفت: ابوهاشم صوفی یا کوفی، در قرن دوم ق. می‌زیسته، مؤلفان شرح احوال نخستین صوفیه، او را اول کسی دانسته‌اند که در اسلام به عنوان صوفی مشهور بوده و در بعضی تأثیفات قدیمه او را ابوهاشم زاهد نیز خوانده‌اند.

ابوهاشم با ابراهیم ادهم و سفیان ثوری معاصر و از اقران ابوعبدالله این ابی جعفر برائی بود، او از معاشرت با سلاطین و دولتمردان سخت احتراز داشت. نقل است وقتی شریک نفعی فاضی را دید که از سرای یحیی بن خالد بیرون آمد، گریست و گفت: از علمی که سود نرساند به خدا پنهان می‌برم. سخن ابوهاشم در باب معرفت به خدا و انس با او، حکایت از آن دارد که زهد او زهدی خشک و عاری از محبت و معرفت نبوده است. او تأثیب و تربیت نفس را عامل اصلی تربیت خانواده و اطراقیان می‌دانست.<sup>۱۴</sup>

در کتاب‌های مختلف تاریخی، درباره احوالات وی مطالب زیادی وارد شده که در این مجال گنجایش بحث پیشتر نیست. در این رساله هم‌چنین درباره غزالی مطالعه آمده که بیانگر ناآگاهی نویسنده از حال اشخاص و داوری‌های نادرست اوست که از شأن محقق اردبیلی به دور می‌باشد؛ چنان که در ابتدای رساله، غزالی را ناصیب و دشمن امامت می‌شمارد<sup>۱۵</sup> و در چند صفحه بعد او را مرد دین لقب می‌دهد و می‌گوید: که این مرد دین در حق ایشان، چه می‌گوید.<sup>۱۶</sup>

در رساله مذکور، هم چنین احادیثی چند پیرامون رذ صوفیه و متصوفین بیان گردیده که لازم است به اختصار نکاتی در این مورد مطرح شود: اول آنکه برخی از احادیث در این رساله صرفاً در معین کتاب و معین بوده و در صحبت و سقم آن قطعاً باید تردید نمود، از جمله حدیثی که در رابطه با ابوهاشم کوفی و مذمت وی از جانب امام صادق (ع) نقل شده:

سئل الشادق عليه السلام عن حال ابن هاشم الكوفي الصوفي فقال: أنه فاسد المقيدة جداً.<sup>۱۷</sup>

این روایت در حالی به امام صادق (ع) استناد داده شده که برخی از شاگردان و اصحاب خود آن حضرت، ملقب به صوفی بوده‌اند و افزون بر آن ساختار و ادبیات این حدیث، بسیار محل

از قاضی تستری نقل قول نموده و حال آنکه وی مؤخر از زمان تألیف این کتاب می‌باشد، پس ظاهراً کتاب دلایل الشیعه فی الامامة همان کتاب کافش الحق معزالدین اردستانی است که نسخه‌ای از آن هم در کتابخانه دانشگاه تهران و کتابخانه تستریه و کتابخانه شریعه موجود می‌باشد.<sup>۱۸</sup>

اما در قسمت بعد به تکاتی درباره متن رساله رد صوفیه خواجه پرداخت و صحبت و سقم برخی مطالب آن را بررسی می‌نماییم، تا خوانندگان گرامی خود به قضاوت در مورد این مساله پردازند.

در کتاب حدیقة الشیعه جلد دوم در بین شرح و احوال زندگانی امام صادق (ع) به ناگاه تویستن، نحوه نگارش بحث را تغییر داده و به معرفی و رذ افکار فرقه تصوّف و اکابر این فرقه می‌پردازد، و با الفاظی تند و مختلف سایر قسمت‌های کتاب، به بحث در این زمینه اشتغال می‌ورزد و در حدود شصت و چهار صفحه مجلد دوم را به این مساله اختصاص می‌دهد. وی در این قسمت افرادی از بزرگان تصوّف را مورد تقدی خویش قرار داده که از جمله می‌توان به ابویزید بسطامی، حسین بن منصور حلاج، رابعه، محی الدین عربی، شیخ عزیزالدین نسقی، غزالی، عطار، شیخ روزبهان فارسی (صاحب تفسیرالاسرار)، مولوی (صاحب مثنوی) و سایر افراد نام آور اشاره کرد که به نحو نامناسبی در این رساله مورد نکوهش واقع شده‌اند.

بخش رذ صوفیه به حدیقه اضافه شده، چرا که این کتاب یا از معزالدین اردستانی است که وجود این رساله به عنوان جزئی از حدیقة معزالدین در کتاب طرائق الحقيقة رد شده است و یا این کتاب از محقق اردبیلی است؛ در حالی که وی در شرح تجزیه خود قائل به وحدت وجود است و قائل به وحدت وجود هرگز نمی‌تواند چنین اعتراضاتی رذ صوفیه خواجه پرداخت و صحبت و سقم فوق مطالب آن را بررسی می‌نماییم، تا خوانندگان گرامی خود به قضاوت در مورد این مساله پردازند.

در کتاب رذ على الصوفیه را به حدیقة الشیعه اردستانی افزووده و تمام کتاب را به محقق اردبیلی منسوب ساخته‌اند، تا از مقویت ایشان در میان عامه مردم سوءاستفاده نمایند، و گرنه بعد است چنین محقق بزرگی مطلبی از قبیل جزیره خضرا وغیره ... را در این کتاب بیاورد.<sup>۱۹</sup>

نکته قابل توجه دیگر آن است که هرچند شیخ آقابزرگ تهرانی در توضیح رذ بر صوفیه آن را رساله‌ای برگرفته از حدیقة الشیعه اردبیلی می‌داند، لکن فرزندشان آقای منزوی، خلاف این مطلب را ثابت نموده و می‌نویسد:

«با آنکه تصوّف در قرن دهم قوت گرفته، لکن با به قدرت رسیدن دولت صفویه در قرن یازدهم، نهضتی علیه تصوّف و رذ متصوفین شکل گرفت افراد میرداماد و شیخ‌بهایی و همچنین طاهر قمی و مجلسین مناشاتی ظهور کرد و مجلسی کتاب جواهر العقول را در این باب تألیف کرد.

از طرف دیگر دشمنان تصوّف نیز کتاب‌هایی در رذ صوفیه در ترجمه ای مسلم و همچنین رساله رذ صوفیه را نگاشتند تا صوفیه را محکوم و نابود سازند. سپس آن را در ضمن کتاب کافش الحق معزالدین اردستانی گنجانیده و آن را با نام عبدالله قطب شاه [مناقب قطب شاهی] به سال ۱۰۵۸ ق. معرفی کردند و نام آن را به حدیقة الشیعه تغییر دادند. و سپس آن را به محقق اردبیلی (ره) نیز نسبت دادند [تا مقبول مردم هم باشد] از طرف دیگر اشعار مولوی و عطار و سایر عرفانی که در کتاب کافش الحق بوده حذف نمودند. همچنین مطالب متقول از قاضی تستری ۱۰۱۹ ق [که در کتاب اصلی آمده بوده] را حذف کردند. اما فراموش کردند که وفات میرمخدوم به سال ۹۸۸ ق را حذف نمایند».<sup>۲۰</sup>

قطب الدین محمد نیریزی شیرازی که از بزرگان عرفان است در کتاب حکمت علویه یا فصل الخطاب می‌گوید: این رساله که در رذ صوفیه در حدیقه الشیعه آورده شده، تألیف معزالدین اردستانی است که در حدیقة الشیعه اردبیلی داخل شده است و از نظر من این گفته صحیح نیست.

شیان ذکر است که عبدالله افندي در احوال قاضی نورالله تستری در کتاب ریاض گفته است: «هرچند کتاب دلایل الشیعه<sup>۲۱</sup> در امامت که مؤلف محترم آن را برای عبدالله قطب شاه در حیدرآباد تألیف کرده است، به مقدس اردبیلی نسبت داده شده، لکن این انتساب غلط بوده؛ زیرا در آن مؤلف

اتحادیه مثل محی الدین عربی و شیخ عزیز نسفی و عبدالرزاق کاشی، کفر و زندقه را از حد گذارنده به وحدت وجود قابل شده‌اند و گفته‌اند که هر موجودی خداست، تعالی الله عما يقول الملحدون علوه کبرای.<sup>۲۲</sup>

در رابطه با مسئله وحدت وجود نکاتی چند لازم به ذکر است که در این مجال بدان خواهیم پرداخت. آنچه که در این مسئله مورد اشکال است اینکه آیا قائلین به وحدت وجود هر موجودی را خدا دانسته؛ چنان که صاحب رساله در حدیقه این گونه آورده و علت طغیان این گروه را نیز مطالعه کتب فلاسفه و اعتقادات می‌داند، و یا اینکه برخی دیگر از مسائل فلسفه را آنها با تصرف در کتب فلسفی اختلاف کردند؟ مثلاً علاء‌الدوله سمنانی که از بزرگان صوفیه بوده با محی الدین عربی در مسئله اتحاد، مخالفت و مخامنه نموده و به نظر تویسته، علمای این فرقه غویه، دزادن مقالات و اعتقادات رشت فلاسفه‌اند.<sup>۲۳</sup>

در مسئله وحدت وجود، باید دانست که مقدس اردبیلی خود از طرفداران این نظریه بوده و کلمات وی در دفاع از وحدت وجود در کتاب حاشیه بر تحرید ایشان به خوبی مؤید این نظریه است. او می‌گوید: «مسئله وحدت وجود که محل تعارض آراء فقها و عرفانی می‌باشد، مراد از آن قول به اتحاد تمام اشیاء با حق تعالی نیست که این کفر محض است و همین طور هم مراد از آن انحصار وجود به حق تعالی و نقی وجود از جمیع مخلوقات او نیست که این هم خیال است، بلکه مراد از آن وحدت وجود، یا اتحاد سخن وجود و اثبات مراتب تشکیکی برای وجود است که این مراتب تشکیکی از بالاترین مراتب وجودی را که بالاتر از آن فعلیتی نیست تا پایین‌ترین مراتب وجودی که هیولا اولی باشد را در بر می‌گیرد. و یا مراد از آن وحدت وجود شخصی است که این کثرات، منافایتی با وحدت وجود شخصی نداشته؛ زیرا وحدت عین کثرت و کثرت عین وحدت است و وجود واحد بوده، ولی ظهورات و تجلیات کثیره دارد و تمام این تجليات همچون آینه‌ای است که به واسطه آن وجود حق تعالی مشاهده می‌شود، همچنان که صدرالمتألهین نیز در حکمت متعالیه بدان اشاره نموده است».<sup>۲۴</sup>

چنان که مشاهده می‌شود، مقدس اردبیلی نه تنها این مسئله را تکذیب ننموده بلکه عین کلمات فلسفه و حکمت اسلامی را در دفاع و تبیین مسئله وحدت وجود مطرح نموده است و در ادامه نیز چنین می‌گوید:

«این مسئله تمامًا معقول بوده و به طور کلی حقیقت واجب عین وجود است و آن وجودی که وجود دارد و واجب است، یکی می‌باشد و نیز به درستی که وجود واحد است و وجود هم واحد است و چنان که گذشت این قول تأکید بروحدت وجود شخصی است».<sup>۲۵</sup>

آنچه از این نوشته بر می‌آید اینکه به هیچ وجه

مصطفی حلاج<sup>۲۶</sup> خواجه عبدالله انصاری، حسین بن منصور حلاج (۲۴۴ - ۳۰۹) در طبقه سوم از فرق تصوّف قرار دارد که برای شناخت بیشتر وی کافی است به اشعار باقی مانده از وی و یا جملات قصایری که از وی بر جا مانده رجوع نمود و آنچه را که وی بدان متمم گشته به خوبی دریافت. از

جمله اشعار وی طواسین است [طواسین جمع طس و نام دیگر سوره نمل]<sup>۲۷</sup> که به روشنی افکار و اندیشه‌های این عارف و صوفی را به تصویر می‌کشد و محتوای کتاب درباره تجارت عرفانی حلاج به زبان بسیار رمزآلود است.

آنچه در زندگانی وی مهم است آن است که وی پس از تحمل ریاضت‌های مختلف به اهواز بازگشت و به اندرز و موعظه مردم اشتغال یافت و صوفیان ریاکار عصر خویش را رسوا می‌نمود، خرقه صوفیان را از تن به درآورد و لباس عوام پوشید.

برخلاف صوفیان که همواره سکوت و خموشی را در مواجهه با مردم ترجیح می‌دانند، او آزادانه در میدان شهر با مردم سخن می‌گفت. فرقه‌های مذهبی نیز که با اندیشه‌های او مخالف بودند دو گروه بودند، یکی معتزله و دیگری غلات. آنچه او در مواضع خود تبلیغ می‌کرد، این بود که آداب و رسوم فرقه‌های مذهبی فرع است نه اصل و باید آدمی خود را از این قیود رها کرده تا خدا را درون قلب خویش تجربه کند. جالب آنکه در مکه، صوفیان او را به خدude و نیز نگ و جادوگری متمم نمودند.

جوهر اندیشه و حکمت باطنی حلاج بر پایه

عشق استوار بود: عشقی که جوهر خدا و از

آفرینش هستی است.<sup>۲۸</sup> در این رابطه فقراتی از

اعشار وی را می‌آوریم تأمینی بر ادعای این

مسئله باشد:

«تبیح خدای را که از همه علّت‌ها منزه است. برهانش قوی و قدرتش عزیز است، صاحب جلال و مجد و کریم است، یگانه بی شمارش است؛ نه یکی زیرا یک حدّ است و شمارش دارد، ابتدا و انتها ندارد، بی همایی هستی است، منزه از آن گونه هستی است که او را نشانست مگر خود او، صاحب جلال و اکرام و آفرینش ارواح و اجسام است».<sup>۲۹</sup>

و یا در جای دیگر این گونه می‌سراید:

«صیرنی الحق بالحقيقة

بالعهد والعقد والوثيقة

شاهد سری بلاضمیری

هذاک سری و ذی الطريقة

چنان که ملاحظه شد در کتاب تبصرة العوام،

حسین بن منصور حلاج از جمله فرقه اتحادیه

شهرت شده،<sup>۳۰</sup> ولی در کتاب حدیقة الشیعه او را به

هر دو منسوب کرده و می‌گوید: باید دانست که

متقدّمین صوفیه مانند بازیلد بسطامی و یقین

منصور حلاج که شهرت کرده‌اند، بر یکی از این

دو مذهب بوده‌اند یا حلولیه و یا اتحادیه.<sup>۳۱</sup>

دو مین شخصی که رساله مذکور در باب آن

به سخن بردازی پرداخته، حسین بن منصور حلاج

معروف به حلاج است که در کتاب تبصرة العوام وی را ساحر معرفی نموده و نهایتاً مدعاً خدا شدن نامیده و از قول وی می‌گوید که وی قائل به زنده

کردن مردگان بود و جنیان در خدمت وی بوده‌اند و هرچه می‌خواسته، پیش او می‌آورده‌اند و گفته است، این ده می‌توانم معجزه همه انبیا را انجام

دهم.<sup>۳۲</sup>

حدیقة نیز به این دلایل او را از طایفه ضاله حلولیه و یا اتحادیه و از غلات بر شمرده و یقین که ایشان اگر از غلات باشند از نواصی‌بند چنان که در طول رساله هم به این مسئله به کرات اشاره می‌نماید.<sup>۳۳</sup>

در طبقات الصوفیه سلیمانی<sup>۳۴</sup> و نیز طبقات

نفحات الانس نیز آمده است: «وی از اهل بصره بود و سفیان ثوری از وی مسابلی می‌پرسید و به نزد او می‌رفت و از او موعظه و دعا می‌خواست. از جملات معروف وی آن است که «هرچیزی را ثمره‌ای است و ثمره معرفت، روی آوردن به خدای تعالی است» و یا گفته است: «استغفار الله من فلة صدقی فی استغفار الله» یعنی استغفار از خدای تعالی به جهت کم بودن صدق من در بیان استغفار». <sup>۴۲</sup>

نویسنده محترم همچنین در قسمتی از رساله، در قبیل طایفه جوریه چنین بیان داشته است: «اما این طایفه چون می‌دانند که خمر و شاهدان و سازها در مجلس خود حاضر کردن رسوابی از حد گذراندین است، به ناجار دست از آن برداشته‌اند، لیکن از خوانندگان و قصه‌خوانان و شاهنامه‌گویان دست نمی‌دارند، از آن جهت که همه کس نمی‌دانند که استماع خوانندگی و قصه و شاهنامه، فسق است». <sup>۴۳</sup>

علامه قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین چنین اورده است که: «در تذكرة دولتشاهی سمرقندی مسطور است که اکابر و افضل متفق‌اند برآنکه شاعری مثل فردوسی در روزگار اسلام به وجود آمد، و در پانصد سال گذشته از شاعران و فصیحان روزگار هیچ آفریده را یارای جواب شاهنامه نبوده و این حالت از شاعران را هیچ کس مسلم نیست و این عنایت خدای خود در حق فردوسی و الفضل ما شهدت به الاعداء». <sup>۴۴</sup>

جناب حکیم احوال مبدأ و معاد را ظاهرًا در لباس افسانه مطرح کرده، ولی باطنًا اشعار او رمزی، حکیمانه و موحدانه است. <sup>۴۵</sup>

در این کتاب بیش از ۲۵ صفحه درباره جایگاه و چگونگی شخصیت فردوسی و اشعار او صحبت شده است. سؤال این است که چرا باید چنین اشعاری با مضمای بلند جکمی، استماع و قصه آن فسق و جور باشد؟ به عنوان مثال فردوسی در جایی می‌گوید:

آیا شاه محمود کشورگشای

ز کس گر ترسی بترس از خدای <sup>۴۶</sup>  
نکته دیگر آنکه مطلب بیان شده در پاورقی حدیقه در مورد بحث جناب فردوسی در کتاب مجالس المؤمنین صحیح نبوده و ممکن است نویسنده اصلاً خود، کتاب مذکور را ملاحظه ننموده و صرفاً به اشتباه چندین شاعر را به نام فردوسی متسب ساخته است. [در حدیقه به اشتباه صفحات ۵۸۴ تا ۶۹۰ ذکر شده که صحیح آن ۶۰۹ می‌باشد].

در پایان لازم به ذکر است که اشکالات واردہ به این رساله، تنها قسمی از مسائل مطرح شده و مخالف با آن می‌باشد و در بررسی های بیشتر، قطعاً اشکالات متعدد در آن می‌توان یافت که این کار نیازمند مجال و فرصت دیگری است که از عهده این مقاله خارج است. و این نکته را هم باید اضافه کرد که در هر فرقه‌ای و هر گروهی، چهسا

### فَلَيَقْتُلْ عَمَّلًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِيَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا<sup>۴۷</sup>

برهیق خواننده منصفی پوشیده نیست که کلمات مولوی هیچ‌گاه شریعت را باطل ننموده و آنچه در مقاله به او نسبت داده شده، تحریف نظرات وی می‌باشد. در ادامه حدیقة الشیعه حکایتی از ملاقات شمس تبریزی با مولوی بیان شده است، به نقل حکایت را در اینجا آورده تا قضایت شود که آیا مولوی به چنین تهمتی، متهم خواهد شد یا خیر؟

در نفحات الانس در این باره چنین آمده است: «روزی خدمت مولانا شمس‌الدین از مولانا، شاهدی التماس کرد. مولانا حرم خود را دست گرفته بود در میان آورد. فرموده که او خواه هرجان من است. گفت: نازینین پسری می‌خواهم. فی الحال فرزند خود، سلطان ولد را پیش آورد و فرمود که: وی فرزند من است و سپس گفت: حالیاً اگر قدری شراب دست من داد ذوقی می‌کردیم. مولانا بیرون آمد و سیوی از محله جهودان پر کرده و بیاورد. آنگاه سمعت مشرب مولانا را امتحان می‌کردم، از هرچه گویند زیاد است». <sup>۴۸</sup>

نویسنده محترم متأسفانه هیچ‌گاه تمام مطالب مطرح شده اکابر تضویف را بیان نکرده و از هر قسمی برخی از کلمات آنها را به رأی خود برگزیده و از ترکیب آنها چنین مقاله‌ای را ترتیب داده است. در نفحات الانس به خوبی روش می‌تواند که استاد صرفاً برای ارزیابی گنجایش متابعت مولوی از او چنین درخواست‌هایی داشته، نه آنکه حقیقتاً به دنبال مخالفت با اینین و شریعت حق اسلام باشد و از شرایط متابعت مرید از استاد الهی تبعیت و تابع بودن اوست که در کتاب‌های دیگر به این مساله به خوبی پرداخته شده و در اینجا مجال پرداختن بدان نیست.

همچنین در حدیقة در ذیل طایفه واصلیه سخنان بسیار ناراوایی به رابعه، متسوب ساخته <sup>۴۹</sup> که در اینجا تنها به طور بسیار مختصر به احوال رابعه از نفحات الانس و سایر کتب تاریخی اشاره کرده تا خواننده خود به قضایت شد.

رایعة عدویه از بزرگان صوفیه بوده که در زهد و تقوا و معرفت ضرب المثل بوده. وی شب‌ها را شب‌زنده‌داری و عبادت خدا می‌کرده و بسیار می‌گریست و زیاد اندوهگین بود. در تهجد بسیار حربیس بود و لحظه‌ای از آن غافل نمی‌ماند مگر اینکه عاملی دیگر او را از این کار باز می‌داشت و به زندگی عادی باز می‌گرداند. مناوی در طبقات الاولیا می‌نویسد: چهل سال شد که رابعه سرش را به سبب شرم از حق به آسمان بلند نکرد. وفات وی نیز به سال ۱۲۵ ق. ثبت گردیده است.

در کتاب‌های تذكرة الاولیا و منطق الطیر عطار و دیگر کتب، نام وی در زمرة بلندترین زنان صوفی و عارف برده شده است و حکایت‌های مفصلی از زهد و اعمال او به رشتۀ تحریر درآمده است. در

کلمات مقدّس اردبیلی در حدیقة الشیعه با کلمات حاشیه همانگی نداشته، چه از حیث کلمات و چه از حیث محتوای در این باب، و این اختلاف عمیق مابین این دو کتاب محقق اردبیلی نشان دهنده تحریف نظریات ایشان در مقاله‌الرد علی الصوفی می‌باشد.

در جای دیگری از حدیقة پیرامون ملائی رومی مطالبی ذکر گردیده که حقیقتاً دور از انصاف بوده و با اندک دقیقی به راحتی این شبهه برطرف می‌گردد، و بعد است حقیقتاً که عالمی چون مقدّس اردبیلی بدون هیچ تحقیقی این مطالب را به مولوی نسبت داده باشد. در آنچا می‌گوید «ملائی رومی در خطبه‌های از خطبه‌های مثبتی می‌تواند در آنچا می‌گوید که چون حقیقت حاصل شود، شریعت باطل می‌شود». <sup>۵۰</sup>

مولوی در دفتر پنجم از مثنوی معنوی مقدمه‌ای را در باب شریعت و حقیقت مطرح نموده است که عبارت است از اینکه: «شریعت همچون شمع است که ره می‌نماید و بی‌آنکه شمع به دست سیوی از محله جهودان پر کرده و بیاورد. آنگاه مولانا شمس‌الدین فرمود: که من قوت مطاوعت و سمعت نیزه را از مولانا را امتحان می‌کرم، از هرچه آوری راه رفته نشوی و چون در ره آمدی، آن رفتن تو طریقت است و چون در ره آمدی، آن آن حقیقت است». <sup>۵۱</sup> چگونه می‌توان این طور غیرمنصفانه نسبت به وی نظر داد که وی شریعت را باطل می‌داند؟ چرا که آن را نور راه می‌داند برای رسیدن به مقصد و همانا شریعت برای رسیدن به حقیقت است و انسان تا همواره به دنبال حقیقت است نیازمند شریعت است.

مولوی همواره وحی انبیاء مرسل را شمعی در دست انسان می‌داند که او را به سرمنزل مقصود خواهد رسانید. و قطعاً بدون آن در تاریکی جهات و نادانی خواهد بود چنان‌که در دفتر سوم ابیات ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۳ در خطاب بین فرزند نوح نبی(ص) و کنعان به همین نکته دقیق اشاره دارد:

(کنعان) گفت نی، من آشنا اموختن

من به جز شمع تو شمع افروختم  
هین مکن، کین موج طوفان بلاست

دست و با و آشنا امروز، لاست  
باد قهقرست و بلای شمع کش

جز که شمع حق نمی‌پاید خمین <sup>۵۲</sup>  
شع حق قطعاً در اینجا اشاره به شریعت الهی دارد که همواره روش و برحق بوده و دیگر شرایع راه‌ها به سقوط و هلاک آدمی می‌انجامد.

در ادامه مقدمه دفتر پنجم نیز مولوی می‌گوید: شریعت، همچون علم کیمیا اموختن است یا از استاد یا از کتاب و طریقت، استعمال کردن داروها و می‌رسد را در کیمیا مالیدن. و حقیقت، زر شدن مس است و قطعاً دین و شریعت برای رسیدن به آنکه مارا به آن حقیقت لمیزی برساند. و ارزش آن نیز به اندازه رسانیدن انسان به حقیقت است. و در ادامه می‌گوید: [چون آدمی از این حیات می‌برد، شریعت و طریقت هر دو از او منقطع شده و حقیقت می‌ماند] شریعت علم است، طریقت عمل و حقیقت وصول الی الله [فمن کان برجوا لقاء ربه

تصوّف در گستره روایات، علی امینی زاد، مجله معارف عقلی، شماره ۸، زمستان ۸۶ وی به تفصیل پیرامون روایات این رساله به بحث پرداخته است.

۲۰. حدیقة الشیعه، همان، ص ۷۶۲

۲۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به مقاله «نادرستی انتساب حدیقة الشیعه به مقدس اردبیلی»، علی اکبر ذاکری، مجله حوزه، شماره سوم، مرداد و شهریور ۱۳۷۵

۲۲. حدیقة الشیعه، همان، ص ۷۵۱

۲۳. همان، ص ۷۵۲

۲۴. تبصرة العوام، همان، ص ۱۲۲

۲۵. طبقات الصوفیه، ابوعبدالرحمن محمد بن الحسین السلمی، تحقیق و تعلیق مصطفی عبدالقدار بن عطا، نشر کتب السنّة والجماعۃ دارالكتب العلمیہ، بیروت، لبنان.

۲۶. طبقات الصوفیه، خواجه عبد الله انصاری، تصحیح دکتر محمد سرور مولایی.

۲۷. مجموعه آثار حجاج، طواویں، بستان المعرفة، کتاب روایت، تفسیر قرآن و اشعار، تحقیق و ترجمه قاسم میرآخوری، تهران، ۱۳۷۸، نشر یادآوران، چاپ اول، ص ۲۱.

۲۸. همان، ص ۷۳

۲۹. همان، ص ۳۰۴، حق (خدا) مرا با حقیقت دگرگون کرد با عهد و پیمان و ویفه و رازم را بی ضمیر دیدم این است سر من و آن است طریق من. [برای شناخت پیشتر من توان به کتاب‌های خود حجاج و یا کتب نوشته شده در رابطه با وی رجوع نمود و صحبت و سقم مطلب حدیقة را به خوبی دریافت.]

۳۰. تبصرة العوام، همان، ص ۱۲۲

۳۱. حدیقة الشیعه، همان، ج ۲، ص ۷۵۲

۳۲. همان، ج ۲، ص ۷۵۲

۳۳. همان، ج ۲، ص ۷۵۳

۳۴. الحاشیة على الہیات الشرح التجزی (تألیف فوژجی، م ۱۸۷۹) المولی احمد الاردیلی، معقّل احمد العابدی، ص ۲۹، انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیہ قم، مرکز انتشارات، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

۳۵. همان، ص ۳۰

۳۶. حدیقة الشیعه، همان، ص ۷۷

۳۷. مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی و برخی به سید صفی الدین ایتوراب حسنی رازی منسوب کردانه. تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام منسوب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی، تصحیح عباس اقبال، مقدمه، انتشارات مجلس، تهران، ۱۳۱۳.

۳۸. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۵۳

۳۹. همان، دفتر پنجم (مقدمه)، ص ۴۶۰

۴۰. نفحات الانس من حضرات القدس، نور الدین عبدالرحمٰن جامی، مقدمه تصحیح و تعلیق دکتر محمود عابدی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰، چاپ اول، ص ۶۶۸

۴۱. حدیقة الشیعه، همان، ص ۷۷۸

۴۲. نفحات الانس، همان، ص ۶۱۳. باب نساء المعارفات الوصالات الى مراتب الرجال.

۴۳. حدیقة الشیعه، همان، ص ۷۷۹

۴۴. مجالس المؤمنین، علامه قاضی نوراﷲ شوشتی، ۲ جلدی، ج ۲، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۷۶. م. ص ۵۸۴

۴۵. همان، ج ۲، ص ۵۸۶

۴۶. همان، ج ۲، ص ۶۰۱

۴۷. قرآن کریم، سوره زمر، آیات ۱۷ و ۱۸

- الكافی، تقدیل‌الاسلام ای جعفر محمدبن یعقوب بن اسحاق الكلبی الرازی، مصحح علی اکبر غفاری، لبنان، بیروت.

- الدریمة الى تصانیف الشیعه، علامه شیخ آقا بزرگ طهرانی.

- مثنوی معنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی ۶۷۲-۶۷۴. ق (از روی نسخه ۶۷۷). ق) اهتمام دکتر سیحانی، تهران، انتشارات روزنه، چاپ دوم، ۱۳۸۰.

- الحدیقة الشیعه منسوب به مقدس اردبیلی، تصحیح صادق حسن زاده و علی اکبر زمانی زاد، قم، انصاریان، چاپ سوم، ۱۳۸۳.

- دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایرة‌المعارف اسلامی، ۱۳۷۳.

- مجموعه آثار حجاج، تحقیق و ترجمه قاسم میرآخوری، تهران، یادآوران، ۱۳۷۸.

پی‌نوشت‌ها:

۱. حدیقة الشیعه، مقدس اردبیلی ۹۹۳. ق، ۲

جلدی، تصحیح صادق حسن زاده، با همکاری علی اکبر زمانی زاد، ناشر انتشارات انصاریان، قم، چاپ سوم.

۲. الدریمة، شیخ آقا بزرگ طهرانی، تهران، ج ۲، ص ۳۲۲-۳۲۳.

۳. همان، ج ۲۲، ص ۳۲۳-۳۳۴.

۴. همان، ج ۱۷، ص ۲۳۶.

۵. همان، ج ۲، ص ۲۸۵-۲۸۶.

۶. همان، ص ۳۸۷.

۷. همان، ص ۳۸۶ مصحح.

۸. همان، ج ۱۰، ص ۲۰۵ مصحح.

۹. نام دیگر حدیقة الشیعه است.

۱۰. همان، ج ۱۰، ص ۲۰۵ پاورقی.

۱۱. حدیقة الشیعه، همان، ص ۷۰۵.

۱۲. در نسبت کتاب تبصرة العوام به سید مرتضی رازی بین مصنفوی شیوه اختلاف است و علی این امر آن است که مؤلف نه در مقدمه و نه در متن هیچ کجا به خود تصریح ننموده و حتی اشاره روشی نیز در طبع مدرجات تبصرة نیست که از روی آن بتوان حکم قطعی در باب مؤلف حقیقی کتاب نمود. عدمی آن را به سیدعلیم‌الهی (۳۴۳-۳۵۰) نسبت داده، عدمی ای به عیاده افندی و عده‌ای نیز به جمال الدین مرتضی این الحسین رازی و برخی به سید صفی الدین ایتوراب حسنی رازی منسوب کردانه. تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام به خود تصریح ننموده و حتی اشاره روشی نیز در طبع عیادی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۱۲. م. ش، چاپ مجلس تصحیح عیاس اقبال، تهران، ۱۳۱۲. م. ش، چاپ مجلس مجالس المؤمنین، قاضی شهید نوراﷲ شوشتی انتشارات کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۷۷. ق. جلد ۱.

- نفحات الانس من حضرات القدس. تأییف نور الدین عبدالرحمن جامی، مقدمه تصحیح و تعلیق دکتر محمود عابدی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰. چاپ اول.

- شرح نهج البلاخ این ای العابدی. تحقیق مجید ابوالفضل ابراهیم دار احیاء الكتب العربية، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۸۷. م. ق.

- مباحث الحق و النجاة یا سه گفتار اعتقاد به بیان شیخ صدوق، شیخ مفید و علامه مجلسی، مترجم سید حسن بن طبا، مرکز نشر آثار شیعه قم، چاپ اول، ۱۳۷۲.

- نهج الحق و کشف الصدق، علامه حلی، مؤسسه دارالهجرة قم، چاپ اول، ۱۴۰۷.

- تصحیح الاعتقاد بصواب الانتقاد او شرح عقاید الصدوق، شیخ مفید، تصحیح سید هبة الدین شهرستانی انتشارات رضی، قم، ۱۳۲۶.

- تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام. منسوب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی به تصحیح عیاس اقبال، تهران، ۱۳۱۳، طبعه مجلس.

- طبقات الصوفیه، ابو عبدالرحمن محمدبن الحسین السلمی متوفی سنه ۴۱۲، تحقیق و تعلیق مصطفی عبدالقدار عطاء، نشر کتب السنّة والجماعۃ دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، ۲۰۰۳. م. ۱۴۲۴.

- طبقات الصوفیه، خواجه عبد الله انصاری، تصحیح دکتر محمد سرور مولایی، تهران، توس، ۱۳۶۲.

افراد غیر صالح نیز یافت شوند که موجب تخریب اذهان دیگران گردد، همچنان که فرقه تصوّف از این مسئله می‌باشد، ولی این حکم نباید برهمنگان تسریی یافته و همه را یک نگاه متمم نمود، بلکه باید با سمعه صدر و دقت نظر، طریق صحیح و

افراد صالح را متمایز کرده و در مورد آنها منصفانه به قضاؤت نشست، که این طریق در شریعت هم توصیه گردیده، آنجا که می‌فرماید: فَيُنَهِّيُّ عَبَادَهُ الَّذِينَ يَسْتَعْنُونَ بِالْقُولِ، فَيَسْتَعْنُونَ أَحْسَنَهُ أَوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ أَوْلَئِكُمْ هُمُ الظَّالِمُونَ<sup>۴۷</sup>

#### منابع

- الحاشیة على الہیات الشرح الجديد للتجزی، المولی احمد الاردیلی، چاپ منقحة محقق احمد العابدی، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات، ۱۳۷۰. ش. چاپ دوم.

- عوالی الثنائی العزیزیه فی الاحادیث البدینیه، این ای جمهور محمد این علی امسائی، قم، مطبعة سیدالشیداء، ۱۴۰۴. ق. ۱۴۰۴. م.

- کشف الغمہ فی معرفة الانام، بهاء الدین اربیلی علی بن عیسی شعرانی، تصحیح سید ابراهیم میانجی، تأییف ۱۴۱۲، ترجمة فارسی المناقش علی بن حسین زواری

۱۴۱۲، انتشارات حاج محمد باقر کتابجی حفیت، چاپ اسلامی، ۱۳۸۱. هـ - الدروس الشریعیه فی فقه الامامیه، محمد مکی، ۱۴۱۲.

- الغراج والجراج لتفقیه المحدث والمفسر الكبير قطب الدین رواندی متوفی ۵۷۳، تحقیق و نشر مؤسسه امام مهدی، قم، ۱۴۰۹. هـ . ق.

- الفصلون المهمة فی معرفة احوال الانام علیهم السلام تأییف علامه علی بن محمد بن احمد المغاربی المالکی (الشهیر باین صباغ) المتوفی عام ۵۰۵، تأییف ۱۳۶۲. هـ، مترجم فارسی المناقش علی بن حسین زواری

۱۴۱۲، انتشارات حاج محمد باقر کتابجی حفیت، چاپ اسلامی، ۱۳۸۱. هـ . ش، چاپ مجلس مجالس المؤمنین، قاضی شهید نوراﷲ شوشتی انتشارات کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۷۷. ق. جلد ۱.

- نفحات الانس من حضرات القدس. تأییف نور الدین عبدالرحمن جامی، مقدمه تصحیح و تعلیق دکتر محمود عابدی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۱۲. م. ش، چاپ مجلس تصحیح عیاس اقبال، تهران، ۱۳۱۲. م. ش، چاپ مجلس

- شرح نهج البلاخ این ای العابدی. تحقیق مجید ابوالفضل ابراهیم دار احیاء الكتب العربية، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۸۷. م. ق.

- مباحث الحق و النجاة یا سه گفتار اعتقاد به بیان شیخ صدوق، شیخ مفید و علامه مجلسی، مترجم سید حسن بن طبا، مرکز نشر آثار شیعه قم، چاپ اول، ۱۳۷۲.

- نهج الحق و کشف الصدق، علامه حلی، مؤسسه دارالهجرة قم، چاپ اول، ۱۴۰۷.

- تصحیح الاعتقاد بصواب الانتقاد او شرح عقاید الصدوق، شیخ مفید، تصحیح سید هبة الدین شهرستانی انتشارات رضی، قم، ۱۳۲۶.

- تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام. منسوب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی به تصحیح عیاس اقبال، تهران، ۱۳۱۳، طبعه مجلس.

- طبقات الصوفیه، ابو عبدالرحمن محمدبن الحسین السلمی متوفی سنه ۴۱۲، تحقیق و تعلیق مصطفی عبدالقدار عطاء، نشر کتب السنّة والجماعۃ دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، ۲۰۰۳. م. ۱۴۲۴.

- طبقات الصوفیه، خواجه عبد الله انصاری، تصحیح دکتر محمد سرور مولایی، تهران، توس، ۱۳۶۲.